پیش‌زمینه‌ی تاریخی دقیق‌تر ۱۹۴۹–۱۹۶۶ :(از انقلاب سوسیالیستی تا ضرورت انقلاب فرهنگی)

با پیروزی انقلاب خلق در ۱۹۴۹، جمهوری خلق چین تأسیس شد و حزب کمونیست با اتکا به توده‌های دهقان، کارگر و روشنفکران انقلابی، قدرت دولتی را به‌دست گرفت .در سال‌های نخست، تغییرات بنیادی در ساختار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آغاز شد .اصلاحات ارضی، که در آن زمین های مالکان بزرگ مصادره و در میان دهقانان توزیع شد، نخستین گام در شکستن ساختار فئودالی و ایجاد مناسبات نوین تولید بود .در کنار آن، موج گسترده‌ای از باسوادسازی، آموزش رایگان، خدمات بهداشتی و تلاش برای صنعتی‌سازی آغاز گردید.

در دهه ۱۹۵۰، دولت برنامه‌هایی برای گذار از اقتصاد نیمه‌فئودالی و نیمه استعماری به اقتصاد سوسیالیستی تنظیم کرد .این روند با ایجاد کمون‌های خلق در روستاها و ملی‌سازی صنایع دنبال شد .در اواخر دهه ۱۹۵۰، سیاست» جهش بزرگ به پیش) «۱۹۵۸–۱۹۶۰ (با هدف صنعتی‌سازی سریع و خوداتکایی اقتصادی آغاز گردید، اما در عمل با دشواری‌ها و ناکامی‌هایی همراه شد که موجب بروز قحطی و تلفات سنگین گردید.

در همان زمان، حزب کمونیست درگیر یک مبارزه ایدئولوژیک داخلی شد . برنامه‌ی" بگذار صد گل بشکفد و صد مکتب اندیشه رقابت کند) "۱۹۵۶(، که در ظاهر برای تشویق نقد و گفت‌وگوی آزاد بود، به سرعت به یک کارزار ضد روشنفکری تبدیل شد .هزاران منتقد سیاسی، از جمله استادان، نویسندگان و فعالان فرهنگی، به" راست‌گرایی "متهم و سرکوب شدند .این

تجربه باعث افزایش بی‌اعتمادی میان توده‌ها و برخی عناصر در رهبری حزب شد.

در دهه‌ی ۱۹۶۰، شکاف‌های طبقاتی و سلسله‌مراتب‌های جدید در دستگاه دولتی و حزبی دوباره سر برآورد .بخشی از کادرهای حزب و دولت، که در دهه‌ی ۱۹۴۰ در میان روستاییان و جنگ‌های انقلابی پرورش یافته بودند، به مقام‌های ثابت و صاحب امتیاز در شهرها تبدیل شدند .حقوق‌های بالاتر، دسترسی به آموزش خاص، امتیازات مسکونی و خدماتی برای مقامات، باعث شکل‌گیری طبقه‌ای ممتاز در درون ساختار حزب شد .به ویژه روشنفکران، مدیران میانی، متخصصان، و بوروکرات‌ها، به‌طور روزافزون از کارگران و دهقانان فاصله می‌گرفتند.

مائو تسه‌دونگ، که نقش کلیدی در رهبری انقلاب و پیروزی ۱۹۴۹ داشت، نسبت به این روند هشدار داد .او معتقد بود که مناسبات طبقاتی سرمایه‌دارانه ممکن است نه از بیرون، بلکه از درون ساختارهای حزب و دولت احیا شوند .مائو هشدار داد که بدون یک انقلاب دیگر – انقلابی فرهنگی، ایدئولوژیک و سیاسی – دستاوردهای انقلاب پیشین نابود خواهند شد و" راه سرمایه‌داری "دوباره حاکم می‌شود.

از سوی دیگر، برخی از رهبران دیگر حزب، به‌ویژه لیوشائوچی، دنگ شیائوپینگ و دیگران، به سیاست‌هایی گرایش داشتند که بر رشد اقتصادی و ثبات اداری تأکید می‌کرد .آن‌ها معتقد بودند که ساختار حزبی و دیوان سالاری باید حفظ شده و رهبری روشنفکران و متخصصان تقویت گردد، حتی اگر این به قیمت کاهش مشارکت توده‌ای تمام شود.

این تضادها، شکافی ایدئولوژیک میان طرفداران تداوم انقلاب و حامیان تثبیت ساختار موجود پدید آورد .بذر انقلاب فرهنگی، در همین تضاد کاشته شد.

چهار کهنه :«نبرد با بقایای فرهنگ سلطه»

یکی از نخستین و پرطنین‌ترین فراخوان‌های انقلاب فرهنگی، شعار مبارزه با »چهار کهنه «بود :افکار کهنه، فرهنگ کهنه، رسوم کهنه، و عادات کهنه . این شعار، نه از سر احساسات ضد سنتی، بلکه از دل یک تحلیل طبقاتی و ایدئولوژیک از تاریخ جامعه چین برخاسته بود .انقلاب فرهنگی مدعی بود که انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۴۹ اگرچه ساختار اقتصادی و مالکیتی را دگرگون ساخته، اما زیرساخت‌های فکری و فرهنگی نظام پیشین هنوز زنده‌اند و در ذهنیت‌ها، نهادها و رفتارهای روزمره بازتولید می‌شوند.

درک این چهار مفهوم در بستر تحلیل طبقاتی، کلید فهم کارکرد آن‌ها در انقلاب فرهنگی است:

۱ .افکار کهنه:

منظور از" افکار کهنه"، باورها و ایدئولوژی‌هایی بود که در خدمت حفظ نظم طبقاتی پیشین قرار داشتند :سلطه‌پذیری، تقدیرگرایی، تبعیت از اقتدار سنتی، مردسالاری، پادشاه‌پرستی، و روحانی‌گرایی محافظه‌کارانه .این افکار، در مدارس، متون درسی، خانواده‌ها، و حتی در ادبیات و هنر همچنان تداوم داشتند و مانع از بروز آگاهی انقلابی و رهایی‌بخش توده‌ها می‌شدند.

۲ .فرهنگ کهنه:

فراتر از اشیاء و آثار قدیمی،" فرهنگ کهنه "به آن مجموعه‌ی نمادها، روایت‌ها، اسطوره‌ها، هنرها، آیین‌ها و تولیدات فرهنگی اطلاق می‌شد که مناسبات ارباب–رعیتی، امپراتوری، نظام‌های مردسالار و ارزش‌های سلسله‌مراتبی را بازتولید می‌کردند .انقلاب فرهنگی می‌کوشید تا تولید فرهنگی را از انحصار طبقات بالاخارج کرده و به دست کارگران، دهقانان و جوانان انقلابی بسپارد تا فرهنگ تازه‌ای بر پایه‌ی برابری، جمع‌گرایی و آگاهی شکل گیرد.

۳ .رسوم کهنه:

رسوم و مناسک سنتی مانند ازدواج‌های از پیش تعیین‌شده، فرودستی زنان، احترام به مقام اجتماعی بر پایه تولد، و اطاعت کورکورانه از پدرسالاران، بخشی از" رسوم کهنه "شمرده می‌شدند .در انقلاب فرهنگی، بسیاری از این

رسوم مورد نقد قرار گرفتند و تلاش شد روابط خانوادگی، ازدواج، و جایگاه زنان بازتعریف شود.

۴ .عادات کهنه:

عادت‌های رفتاری روزمره – از شکل غذا خوردن، پوشش، رفتار در محیط کار، تا نوع سخن گفتن با مافوق – اگر در خدمت تقویت سلسله‌مراتب و بیگانگی اجتماعی بودند، به‌عنوان" عادات کهنه "مورد هدف قرار گرفتند . هدف، تغییر نه صرفاً در سطح بیرونی، بلکه در عمق رفتار انسانی بود.نقش گاردهای سرخ و دهقانان.مبارزه با این چهار شکل از بازماندگان سلطه‌ی پیشین، بخشی از تلاش برای» ساختن انسان نوین «بود :انسانی که نه‌تنها آزاد از سلطه‌ی سرمایه و ارباب، بلکه آزاد از سلطه‌ی فرهنگ و اندیشه های کهنه باشد .در این مسیر، انقلاب فرهنگی خواستار مشارکت فعال

مردم در نقد و تغییر خود و محیط‌شان بود – فرآیندی که" خودانتقادی انقلابی "را به هنجار بدل کرد.

هرچند در جریان این مبارزه گاه‌گاه افراط‌ها، خشونت‌های موضعی یا سوء تفاهم‌هایی رخ داد، اما اصل هدف، پالایش جامعه از بقایای سلطه طبقاتی در سطح ذهن، زبان و روابط اجتماعی بود .بدین ترتیب، نقد چهار کهنه، مبارزه‌ای با گذشته نبود، بلکه راهی برای آینده‌ای رهاشده از بازتولید نابرابری بود.

نقش گاردهای سرخ و دهقانان:

در متن خیزش انقلابی‌ای که با انقلاب فرهنگی آغاز شد، نقش جوانان به ویژه دانش‌آموزان و دانشجویان در شهرهای بزرگ برجسته و تعیین‌کننده بود .این نسل که در فضای پس از انقلاب سوسیالیستی پرورش یافته بود،

نه با نوستالژی نظم کهنه بلکه با شور رهایی از بقایای سلطه، به میدان آمد .بسیاری از آن‌ها در قالب گروه‌هایی به‌نام» گاردهای سرخ «سازمان یافتند و به نیروهای پویای این جنبش بدل شدند .آنان نه‌تنها به نقد نهادهای رسمی، مدارس، دانشگاه‌ها و دفاتر دولتی پرداختند، بلکه بسیاری از مسئولان و مقامات را به پاسخ‌گویی در برابر مردم واداشتند .آنان از جلسات افشاگری گرفته تا بازنویسی دیوارنوشته‌ها، از تصرف فضاهای عمومی گرفته تا سازماندهی توده‌ها، همه را به عنوان وظیفه انقلابی تلقی می‌کردند.

حضور پررنگ جوانان، با تمام شور و گاه ناهماهنگی‌اش، حامل پیام مهمی بود :انقلاب نه پایان یافته، بلکه در جریان است و باید به‌دست توده‌ها تداوم یابد .در عین حال، گاردهای سرخ تنها در شهرها فعال نبودند . بسیاری از آنان پس از مدتی به روستاها و مناطق دورافتاده اعزام شدند تا

از نزدیک با زندگی دهقانان آشنا شوند، بیاموزند، و بیاموزانند .این تماس میان نسل جدید تحصیل‌کرده و توده‌های دهقانی، زمینه‌ساز انتقال تجربه و آگاهی شد و شکاف تاریخی میان کار یدی و فکری، شهر و روستا، به صورت عملی مورد چالش قرار گرفت.

دهقانان نیز نقش منفعل نداشتند .آنان که در جریان اصلاحات ارضی دهه های پیشین طعم رهایی از اربابان را چشیده بودند، حالا در انقلاب فرهنگی بار دیگر به صحنه آمدند تا این‌بار نه فقط زمین، بلکه فرهنگ و کرامت خود را بازستانند .در بسیاری از مناطق، شوراهای انقلابی شکل گرفت که در آن کارگران، دهقانان، معلمان محلی و اعضای جوان گاردهای سرخ در کنار هم به تصمیم‌گیری و اجرای امور محلی پرداختند .این شوراها الگوی جدیدی از حاکمیت مردمی را تجربه کردند که در آن، فاصله میان فرمان بردار و فرمان‌دهنده، میان توده و دولت، به‌طور تجربی کاهش یافت.

بدین ترتیب، انقلاب فرهنگی میدان گسترده‌ای شد برای آموزش عملی توده ها، برای تمرین مستقیم دموکراسی مردمی، و برای بازتعریف رابطه‌ی میان نسل‌ها، میان طبقات، و میان شهر و روستا .در حالی‌که نظم کهنه بر سلسله‌مراتب، اقتدار موروثی و تخصص‌گرایی نخبه‌محور استوار بود، این نظم نوین می‌کوشید همه را در فرآیند تحول شریک و مسئول سازد .اگرچه در عمل همه چیز بی‌نقص نبود، اما تجربه‌ی گاردهای سرخ و دهقانان، به عنوان نیروی زنده‌ی انقلاب، نقطه‌ی عطفی در تاریخ تلاش برای برپایی جامعه‌ای نوین به شمار می‌آید.

پیامدهای اقتصادی، آموزشی و فرهنگی انقلاب فرهنگی چین

انقلاب فرهنگی تنها یک تحول سیاسی نبود، بلکه تلاشی برای بازآرایی تمامی بنیان‌های اجتماعی، به‌ویژه در عرصه‌های آموزش، اقتصاد و فرهنگ بود .در حوزه آموزش، ساختار سنتی و نخبه‌گرای آموزشی که دسترسی به آن برای فرزندان طبقات کارگر و دهقان محدود بود، مورد نقد بنیادین قرار گرفت .بسیاری از مدارس و دانشگاه‌ها بسته یا بازسازی شدند و به جای آموزش حافظه‌محور و تئوریک، آموزش عملی، تجربی و ترکیب کار یدی با کار فکری تشویق شد .دانش‌آموزان به‌جای محصور شدن در کلاس های خشک و بی‌ارتباط با زندگی، به مزارع، کارخانه‌ها و روستاها اعزام می شدند تا واقعیت مادی جامعه را لمس کرده و با زندگی زحمت‌کشان آشنا شوند .رابطه معلم و شاگرد، که پیش‌تر مبتنی بر سلسله‌مراتب خشک و اقتدارگرایانه بود، دگرگون شد و فضایی برای تبادل دوطرفه تجربه و یادگیری فراهم گردید.

در عرصه اقتصادی، انقلاب فرهنگی برخی از پروژه‌های صنعتی عظیم و متمرکز را که در دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰ پایه‌ریزی شده بودند، به‌طور موقت متوقف ساخت و نگاه را به‌سوی تولید جمعی، محلی‌سازی منابع، و خوداتکایی در سطح واحدهای کوچک‌تر تولیدی سوق داد .تعاونی‌های کشاورزی و کارگاه‌های تولیدی محلی، به‌جای اتکای محض به مراکز بزرگ اقتصادی، تلاش کردند با مشارکت مستقیم توده‌ها، نیازهای اولیه‌ی زندگی را پاسخ دهند .در این میان، کارگرانی که پیش‌تر صرفاً ابزار کار تلقی می شدند، اکنون در فرآیند تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی نیز نقش یافتند، و تلاش شد تا تفکیک میان کار یدی و فکری به حداقل برسد .این امر نه فقط در کارخانه‌ها، بلکه در مراکز پژوهشی و علمی نیز دنبال شد و گروه‌هایی از مهندسان، کارگران و مدیران به صورت مشترک بر پروژه‌ها نظارت و کار می‌کردند.

در حوزه فرهنگ، انقلاب فرهنگی شکلی از بازتولید هنری و فکری را پی گرفت که دیگر نه در خدمت لذت‌جویی نخبگان یا حفظ سنت‌های نخبه گرا، بلکه در خدمت ارتقای آگاهی و مبارزه‌ی طبقاتی بود .تئاترها، ادبیات، موسیقی و نقاشی، همگی در جهت برجسته‌سازی نقش کارگران، دهقانان، و انقلابیون بازآفرینی شدند .اپراهای سنتی بازنویسی شدند و نمایشنامه‌هایی با محوریت مبارزات روزمره‌ی توده‌ها در مقابل ستم، فساد و بوروکراسی به صحنه رفتند .در ادبیات، موضوعاتی همچون همبستگی طبقاتی، زندگی کارگران، و تجربه زنان از ستم تاریخی برجسته شدند و نویسندگان تشویق می‌شدند تا زبان خود را به زبان مردم نزدیک‌تر کنند .این تحولات فرهنگی نه تنها در سطح ملی، بلکه در روستاهای دورافتاده نیز دیده می‌شد، جایی که برای نخستین‌بار بسیاری از دهقانان با اشکال هنری نوین آشنا شدند و خود در تولید آن‌ها شرکت کردند.

به‌رغم چالش‌ها، کاستی‌ها و برخی نابسامانی‌های ناشی از این دگرگونی‌های سریع، آنچه در مجموع بر جای ماند، تجربه‌ای بود در حرکت توده‌ای برای بازآفرینی زندگی بر مبنای اصولی نوین .تجربه‌ای که در آن، آموزش به ابزار رهایی تبدیل شد، اقتصاد به فضای مشارکت مردمی بدل گشت، و فرهنگ به میدان نبرد ایدئولوژیک برای ساختن جامعه‌ای نو با انسان‌هایی نو بدل شد.

روایت‌های متضاد و نقدهای بین‌المللی

از همان آغاز، انقلاب فرهنگی موضوعی پر مناقشه و محل تفسیرهای متضاد بود .روایت رسمی که پس از پایان انقلاب فرهنگی و مرگ رهبری آن در اواخر دهه‌ی هفتاد توسط رهبری جدید حزب کمونیست چین ارائه

شد، آن را به‌مثابه» دوره‌ای از افراط، بی‌ثباتی، و آشفتگی «معرفی کرد؛ دورانی که بنا به این روایت، مانع رشد اقتصادی و تخریب‌گر نظم اجتماعی بود .این روایت، که در کنار سیاست‌های اصلاحات و گشایش اقتصادی دهه‌های بعد تقویت شد، انقلاب فرهنگی را از جایگاه یک تلاش آگاهانه برای ادامه‌ی انقلاب اجتماعی به یک« اشتباه تاریخی »تقلیل داد.

در غرب، به‌ویژه در رسانه‌ها و فضای آکادمیک کشورهای امپریالیستی، این برداشت حتی افراطی‌تر شد .گزارش‌های غالب، با تمرکز شدید بر بی نظمی‌ها، برخوردهای خشن، و برخوردهای داخلی حزب، تصویری مخدوش و عمدتاً منفی از انقلاب فرهنگی ترسیم کردند؛ گویی کل این دوره چیزی جز هرج‌ومرج، سرکوب و زوال عقلانیت نبوده است .این در حالی‌ست که همین روایت‌ها، اغلب به‌شکل عمدی از پرداختن به ریشه‌های طبقاتی

حرکت، یا مشارکت میلیونی مردم در فرآیند بازسازی اجتماعی، یا تجربه های موفق شوراهای انقلابی در مناطق دورافتاده، اجتناب ورزیدند.

در مقابل، بخش‌هایی از روشنفکران پیشرو، فعالان اجتماعی و جنبش‌های رهایی‌بخش در کشورهای جهان سوم، نگاه متفاوتی به انقلاب فرهنگی داشتند .آنان این تجربه را یک تلاش بی‌سابقه برای درهم شکستن سلطه‌ی بوروکراسی، نقد قدرت از پایین، و دموکراتیزه‌کردن واقعی آموزش، فرهنگ و تصمیم‌گیری ارزیابی کردند .ترجمه‌ی گسترده‌ی آثار، سخنرانی‌ها، و اعلامیه‌های انقلاب فرهنگی به زبان‌های مختلف، از آسیا و آفریقا تا آمریکای لاتین، موجب شد که نسل‌هایی از مبارزان ضد استعماری و ضد نولیبرالیسم، به الهام از این تجربه، مسیرهایی بدیل برای دگرگونی اجتماعی جست‌وجو کنند.

برای بسیاری از آنان، انقلاب فرهنگی نه یک شکست، بلکه یک آزمایش تاریخی بود :آزمایشی در تداوم انقلاب، در گسترش مشارکت مردمی به حوزه‌های پیش‌تر انحصاری قدرت، و در پدید آوردن انسان‌هایی نو با آگاهی و مسئولیت اجتماعی .در این نگاه، هرچند اشتباهات و انحرافاتی نیز روی داد، اما نفس تلاش برای انقلاب در حوزه‌هایی چون آموزش، فرهنگ، مناسبات روزمره و نقد دائمی قدرت، خود گام بلندی بود در جهت ساختن جامعه‌ای عادلانه‌تر.

از همین‌رو، انقلاب فرهنگی چین همچنان الهام‌بخش بحث‌ها، واکاوی‌ها و ارزیابی‌های نظری در میان نیروهای مترقی باقی مانده است .در زمانه‌ای که سلطه‌ی بوروکراسی و سرمایه در بسیاری از کشورها دوباره تقویت شده، و شعار دموکراسی به ابزار فریب بدل گشته، این پرسش بنیادی بار دیگر مطرح می‌شود :آیا بدون نقد مداوم ساختار قدرت، بدون مشارکت مستقیم

توده‌ها، و بدون دگرگونی عمیق فرهنگی، می‌توان امیدی به آزادی واقعی داشت؟

تجربه‌ی انقلاب فرهنگی چین، با تمام پیچیدگی‌ها، دستاوردها و تناقضاتش، میراثی فراموش‌ناشدنی در تاریخ مبارزه برای رهایی انسان است .آنچه این تجربه را از دیگر نمونه‌های تاریخی متمایز می‌سازد، جسارت در عبور از پیروزی‌های اولیه و تلاش برای نفوذ به لایه‌های ژرف‌تر سلطه است؛ لایه هایی که نه در ساختار مالکیت یا قدرت دولتی، بلکه در ذهنیت، در روابط روزمره، در مدرسه و خانه و زبان و سنت‌ها بازتولید می‌شوند.

انقلاب فرهنگی، با بسیج میلیون‌ها جوان، کارگر، دهقان و روشنفکر، نشان داد که ادامه‌ی انقلاب نه فقط ممکن، بلکه ضروری است؛ زیرا مناسبات کهنه

می‌توانند در لباس‌های نو بازگردند و انقلاب را از درون تهی سازند .این انقلاب اعلام کرد که پایان فقر مادی، پایان ستم نیست؛ و رهایی واقعی تنها با تغییر در ساختارهای اندیشه، آموزش، و روابط انسانی تحقق می یابد.

در جهانی که امروز با بحران‌های انباشته‌ی سرمایه‌داری، سلطه‌ی بوروکراسی، جنگ‌های نیابتی و تحمیق فرهنگی مواجه است، بازخوانی انقلاب فرهنگی چین ضرورتی عاجل دارد .این بازخوانی نه برای بازگشت به گذشته، بلکه برای یافتن ابزارهای امروزین نقد، مقاومت و بازسازی اجتماعی‌ست .از انقلاب فرهنگی می‌توان آموخت که باید به توده‌ها اعتماد کرد، از پایین ساخت، و فرهنگ را نه تزیین انقلاب، بلکه قلب تپنده‌ی آن دانست.

اکنون این پرسش باقی می‌ماند :آیا ما آماده‌ایم تا، همچون گذشته، در برابر اشکال نوین سلطه ایستادگی کنیم؟ آیا می‌توان بدون دگرگونی فرهنگی، به دگرگونی اجتماعی دل بست؟ و آیا راهی برای ساختن جهانی انسانی‌تر وجود دارد، مگر آنکه هر نسلی، انقلاب خود را در حوزه‌ی اندیشه، فرهنگ،قدرت آغاز کند؟